

تحلیل تاریخی القاب مرتبط با مهدی (با تأکید بر «منصور»، «سفاح» و «حجت»)^۱

رضا برادران^۲

دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران

نعمت‌الله صفری فروشانی

استاد مجتمع عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی وابسته به جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

خدامراد سلیمیان

استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

چکیده

یکی از محورهای اخبار آخرالزمانی به القاب و عناوینی بازمی‌گردد که برای منجی موعود یا شخصیت‌های پیرامونی او به کار رفته است. در این تحقیق تلاش شده است سه مورد از این القاب یعنی «منصور»، «سفاح» و «حجت» با رویکردی تاریخی و فرایندی بررسی گردد. ضرورت و هدف به کارگیری چنین رویکردی که کمتر در آثار مهدوی و تاریخی دیده می‌شود، به جهت بازسازی ذهنیت مسلمانان سده‌های نخست در مسأله مهدویت و ارائه تفسیرهای نو از تکاپوهای موعودگرایانه به خصوص در نیمه قرن دوم است که با ریشه‌یابی، معناشناسی و کاربست پژوهشی القاب و از ره‌گذر مطالعه منابع متقدم تاریخی و حدیثی و ارائه تحلیل‌های مستند به دست خواهد آمد. به نظر می‌رسد القاب یادشده که طیف‌ها و جریان‌های مختلف آن‌ها را به کار می‌گرفتند، کارکردهای تاریخی قابل توجهی به خصوص در قرون نخستین اسلامی داشته‌اند؛ زیرا القاب منصور و سفاح بعدها جایگاه پررنگی در حرکت عباسیان یافتند و حجت نیز به لقبی مشترک در بین امامیان و اسماعیلیان با کاربست‌هایی متفاوت بدل شد.

کلیدواژه‌ها: اسماعیلیان، امامیه، حجت، مهدی، سفاح، عباسیان، لقب، منصور.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۰

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): r.baradaraan@gmail.com

مقدمه

باور به منجی موعود یکی از محورهای مشترک در میان فرقه‌های اسلامی است که ریشه در احادیث نبوی دارد. موعود در روایات بیشتر با لقب مهدی شناخته می‌شود،^۳ اما درعین حال، در مجموعه اخبار آخرالزمانی، عناوین دیگری نیز وجود دارد که بی‌ارتباط با منجی نیستند؛ یعنی در کنار مهدی می‌توان به القابی اشاره کرد که لقبی منحصر برای مهدی به‌شمار نمی‌رود اما ارتباطی مستحکم با او دارد که در این جا به سه عنوان یا لقب «منصور»، «سفاح» و «حجت» پرداخته خواهد شد.

در این نوشتار، سه لقب یادشده بر اساس تحلیل‌های دلالت‌شناسانه و از منظر تاریخی بررسی خواهند شد؛ یعنی کاربردهای نخستین و تحولات معنایی و مصداقی آن‌ها در تاریخ رصد می‌گردد. قلمرو زمانی بررسی هم به سه قرن نخست هجری محدود می‌شود؛ چه عمده تحولات و کاربردهای تاریخی مرتبط با این القاب در قرون دوم و سوم رخ داده است.

پرداختن به این القاب سه‌گانه به چند جهت اهمیت و ضرورت دارد:

یکم: فقدان یا حداقل ناچیز بودن بررسی‌های تاریخی و فرایندی در حوزه‌های مرتبط با مهدویت، از جمله القاب. توضیح آن که مسلمانان به‌ویژه امامیان اهتمام گسترده‌ای به مهدی‌نگاری و حتی لقب‌شماری برای مهدی داشته‌اند تا آن‌جا که خصیبی (د ۱۳۳۴هـ)، یکی از پیشگامان این حوزه، علاوه بر القابی چون «الخلف» و «المهدی» حدود چهار نام و دو کنیه و سپس ۶۱ لقب برای امام دوازدهم شیعیان برشمرده است.^۴ این میزان در اثر محدث نوری (د ۱۳۲۰هـ) یعنی نجم ثاقب در احوال امام غائب (ع) به ۱۸۲ نام و لقب رسیده^۵ و

۳. شوشتری، ۹۳/۱۳.

۴. خصیبی، ۳۲۸.

۵. محدث نوری، ۸۵/۱-۱۷۷.

شگفت آن که در یکی از آثار معاصر ۳۱۰ نام و لقب برای امام عصر (ع) گزارش شده است،^۶ اما با وجود این، کمتر اثری به تبیین تاریخی این القاب پرداخته است؛ خصوصاً در مورد القابی که شاید در نگاه اول اختصاصی به موعود نهایی نداشته‌اند که در این مجال به آن‌ها خواهیم پرداخت.

دوم: ضرورت واکاوی موضوع القاب با توجه به کارکردهای آن. در سنت عرب القاب می‌توانند به جای اسم به کار روند^۷ و بار معنایی خاصی را هم منتقل می‌سازند.^۸ از القاب هم برای نکوهش^۹ و هم ستایش استفاده می‌شد.^{۱۰} از این رو بازشناخت معنایی القاب موعود و خصوصاً توجه به معانی آن‌ها در زمان‌های گوناگون، می‌تواند به بازسازی ذهنیت مسلمانان در مسأله مهدی کمک کند؛ به‌ویژه اگر بتوان تطورات کاربردی یک لقب را رصد کرد. به بیان دیگر اگر فراز و فرود کاربرد یک لقب برای اشاره به منجی شناسایی شود و تحولات احتمالی معنایی آن دیده شود، می‌توان تصویر بسیار واقعی‌تری را از ذهنیت گروه‌های موعودگرا در قرون نخستین اسلامی ترسیم نمود.

سوم: تبیین تاریخی القاب با عنایت به تأثیر آن‌ها در رویدادهای تاریخی. به عبارت دیگر با ریشه‌یابی، معناشناسی و کاربردی پژوهشی برخی از القاب، می‌توان تفسیرهای جدیدی از تکاپوهای موعودگرایانه به خصوص در نیمه قرن دوم ارائه کرد که در القاب سفاح و منصور بدان پرداخته خواهد شد.

با توجه به آنچه گفته شد این تحقیق به دنبال آن است که بدین سؤالات پاسخ دهد که القاب و عناوین مرتبط با مهدی _ که در این نوشتار سه لقب منصور، سفاح و حجت بررسی

۶. نک. بهنیا.

۷. فراهیدی، ۱۷۲/۵؛ ازهری، ۱۴۵/۹.

۸. راغب اصفهانی، ۷۴۴.

۹. گویی در عهد صدر اسلام، بعضاً معانی القاب چندان به شکل مثبت و همراه با مدح نبوده و بیشتر به قصد توهین و تخریب به کار می‌رفتند. از آن‌جا که قرآن از یاد کردن افراد با القابی توهین‌آمیز منع کرده است (حجرات، آیه ۱۱).

۱۰. راغب اصفهانی، ۷۴۴.

می‌شود_ از چه ریشه‌ها و بنیان‌هایی در احادیث و اخبار آخرالزمانی برخوردار است و کاربست‌های نخستین آن‌ها چگونه بوده و چه فرایند و احیانا تحولاتی را در سه قرن نخست هجری پشت سر گذاشته است؟

گفتنی است این سه لقب از این رو انتخاب شدند که صرف‌نظر از لقب مهدی که عنوانی مشترک برای موعود بیشتر جریان‌ها و فرقه‌هاست و همچنین قائم که شاید از القاب مختص موعود امامیه باشد، سه لقب منصور، سفاح و حجت در عین اشتراک در میان طیفی از جریان‌ها و گروه‌ها، دارای کارکردهای تاریخی بوده و رد پای آن‌ها در متن حوادث سه سده نخست، به چشم می‌خورد. توضیح آن‌که واژه‌هایی همچون سفاح و منصور به عنوان القابی گره‌خورده با پیش‌گویی‌ها در رخ‌دادهای دو قرن نخست حضوری پررنگ داشته‌اند. لقب منصور به مفهوم کسی که همواره پیروز خواهد شد در همان دهه‌های نخستین عهد اسلامی به کار می‌رفت که در نهایت در قیام و حکومت عباسی به صورت مشخص و البته هدفمند استفاده شد. همچنین سفاح هم که با دو جنبه معنایی خونریزی و بخشندگی در روایات مهدوی و آخرالزمانی در کنار منصور حضور داشت، از سوی عباسیان مورد تأکید و بهره‌برداری قرار گرفت. این در حالی است که شیعیان نیز در طیف‌های گوناگون مصادیق این القاب را در میان رهبران خود می‌جستند. لقب حجت نیز که بیشتر صبغه‌ای عقلانی داشت، از سوی برخی جریان‌های عمدتاً شیعه، در ابتدا برای امام ظاهر به کار می‌رفت و سپس در میان امامیان و در عهد غیبت به صورت لقبی برای امام دوازدهم و در اسماعیلیه به عنوان جانشین و نماینده مهدی به کار گرفته شد.

صرف‌نظر از منابع متقدم یا تحقیقات معاصرین که در آن‌ها به جمع‌آوری و بازشماری القاب امام عصر(ع) پرداخته شده و در چند بند قبل مورد اشاره قرار گرفت، آثاری از مستشرقان یا نویسندگان ایرانی یا عرب‌زبان در جستارهای مرتبط با مهدی، جریان‌ها و فرقه‌های موعود گرا، مهدیان دروغین و غیره با رویکردهای تاریخی و فرایندی به نگارش درآمده است. اما هیچ‌کدام از این آثار به صورت اختصاصی یا حداقل به شکل مبسوط و

شایسته به القاب یادشده پرداخته‌اند. فقط در میان آثار نزدیک به این موضوع می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ مهدویت در لقب‌های خلفای عباسی»، از فاروق عمر، ترجمه غلامحسین محرمی اشاره کرد که در مورد برخی از این القاب چون منصور و سفاح تحلیل‌هایی تاریخی هرچند ناقص ارائه کرده‌است. اما همین تحلیل‌ها کمتر با نگاه فرایندی همراه بوده و اساساً به تمام جوانب یک لقب از جهت میراث حدیثی و خبری، کارکردهای تاریخی و تحولات معنایی پرداخته نشده‌است. در حال تمامی پیشینه‌های مرتبط با موضوع این نوشتار مورد توجه بوده و در بخش‌های متناسب گاه مورد استفاده یا حداقل اشاره قرار گرفته‌است.

منصور

منصور، مشتق از ریشه نصر،^{۱۱} به معنای کمک به مظلوم در برابر ظالم است.^{۱۲} می‌توان گفت مقابله با ظالم از مؤلفه‌های مهم معنایی این واژه به حساب می‌آید. در قرآن هم که واژه منصور فقط یک بار به کار آمده، به یاری شدن ولی دم مقتول مظلوم در برابر ظلم تصریح شده‌است.^{۱۳} این واژه که به صورت اسم برای مردان در عرب قبل از اسلام هم به کار می‌رفت،^{۱۴} ممکن است ریشه‌های کهن‌تری نیز داشته باشد. از آن‌جا که برخی معتقدند این لقب که در عهدین،^{۱۵} و آثار مقدس هندوها^{۱۶} هم به کار رفته، به معنای فردی است که

۱۱. ابن‌درید، جمهرة اللغة، ۲/۷۴۴.

۱۲. فراهیدی، ۱۰۸/۷.

۱۳. وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (اسراء، آیه ۳۳).

۱۴. برای نمونه می‌توان به منصور بن عکرمه از بزرگان قیس عیلان (ابن‌کلبی، ۲۶، ۶۱، ۱۹۱، ۲۱۲، ۳۹۴؛ ابن‌سعد، ۵۰/۱؛ ابن‌حبیب، ۵۱) یا منصور بن شرحبیل از بنی‌الددار در قریش (ابن‌کلبی، ۶۷؛ ابن‌حزم، ۱۲۷) اشاره کرد.

۱۵. عهدین: کتاب زکریا، اصحاح، ۹، ب ۹.

۱۶. صادقی تهرانی، ۲۱۳.

خداوند برای کسب پیروزی به وی کمک می‌کند.^{۱۷} فارغ از معنای لغوی منصور، آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد، مصداق‌شناسی و هویت‌پژوهی این واژه در فرهنگ اسلامی است. شاید بتوان در این باب دو حوزه تاریخ و حدیث را از یکدیگر تفکیک کرد.

منصور در ادبیات حدیثی شیعه و اهل سنت به دو شکل کلی ترسیم شده‌است: مساوی با مهدی یا شخصیتی متمایز و غالباً همراه با مهدی. توضیح آن‌که در احادیث و روایات اسلامی، گاه دیده می‌شود که منصور را هم‌سان و مساوی با مهدی دانسته‌اند. چنان‌که تعبیر «المنصور مهدی» در گزارش‌های فتن و ملاحم به چشم می‌خورد؛^{۱۸} یا در روایتی، امام باقر(ع) نام دیگر مهدی را منصور می‌داند.^{۱۹} در حدیث دیگری از همین امام، قائم با وصف «منصور بالرب» یاد شده‌است؛^{۲۰} یعنی کسی که خداوند با القای ترس در دل دشمنانش به او یاری می‌دهد. در ادبیات دعایی امامیه هم از منتقم موعود با عنوان «امام منصور» یاد گردیده‌است.^{۲۱} شاید با عنایت به همین معناست که در برخی آثار لغت‌نگاری، منصور را مساوی با مهدی و قائم دانسته که ادیان گوناگون با تعبیر مختلف از آن یاد کرده‌اند.^{۲۲}

گذشته از هم‌سانی یا هم‌ارز بودن منصور و مهدی، در بسیاری از اخبار مهدوی، منصور شخصیتی متمایز از مهدی دارد که البته در بیشتر موارد به‌عنوان حاکمی هم‌ردیف با مهدی، چه قبل^{۲۳} و چه بعد از او^{۲۴} و بعضاً به‌عنوان یاریگر او^{۲۵} شناخته شده‌است. مرور این

۱۷. فاروق عمر، فرهنگ مهدویت در لقب‌های خلفای عباسی، ۱۶۵.

۱۸. ابن‌حماد، ۳۱۷.

۱۹. فرات کوفی، ۲۴۰.

۲۰. صدوق، کمال‌الدین، ۳۳۱/۱؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ۴۶۳؛ اربلی، ۵۳۴/۲.

۲۱. ابن‌قولویه، ۱۷۷؛ طوسی، تهذیب‌الاحکام، ۱۴۷/۳؛ همو، مصباح‌المتجهد، ۷۷۴/۲.

۲۲. نشوان حمیری، ۶۱۱۵/۱۰.

۲۳. ابن‌حماد، ۷۱؛ خطیب بغدادی، ۲۵۸/۴.

۲۴. عیاشی، ۳۲۶/۲؛ مفید، الاختصاص (منسوب)، ۲۵۷-۲۵۸؛ طوسی، الغیبة، ۴۷۸-۴۷۹.

۲۵. طبری آملی، ۵۷۴.

اخبار به روشنی گواه آن است که منصور در اخبار ملاحم و فتن که همان‌گونه که در ابتدا گفته شد اختصاصی به احادیث اهل سنت یا امامیه ندارد، دارای شخصیتی مثبت است که گاه در مقابل شخصیت منفی این اخبار یعنی «سفیانی»^{۲۶} قرار می‌گیرد. تا آن‌جا که ظهور او را مقارن با ظهور سفیانی^{۲۷} یا مرگ او را زمینه‌ساز بازگشت سفیانی دانسته‌اند.^{۲۸} نیز رویارویی او با سفیانی هم بخش دیگری از این اخبار را به خود اختصاص داده‌است.^{۲۹} هرچند بر اساس همین اخبار، تلاش‌های منصور در مقابل سفیانی به جایی نمی‌رسد و او به‌همراه مهدی مجبور می‌گردد تا از کوفه فرار کند^{۳۰} و در نهایت سپاه سفیانی که در تعقیب آن‌هاست در منطقه «بیداء» به زمین فرو می‌رود.^{۳۱} صرف‌نظر از صحت و سقم این روایات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که منصور در اخبار مهدوی با ذهنیتی مثبت و در کنار مهدی است. همچنین اگر سفیانی به‌عنوان مظهر بنی‌امیه قلمداد شود،^{۳۲} رویارویی او با منصور که چنان‌که خواهیم گفت به‌عنوان لقبی پربسامد از سوی عباسیان به‌کار رفته، جالب توجه است.

گذشته از همراهی منصور و مهدی، ارتباط یمن و منصور نیز جالب توجه است. در برخی تعابیر از منصور با عنوان «منصور الیمانی» یاد شده‌است^{۳۳} یا آن‌که لشکریان منصور

۲۶. سفیانی به‌عنوان مشهورترین و مهم‌ترین نشانه‌های ظهور مهدی (ع) (صادقی، ۱۵۹) بازتاب گسترده‌ای در منابع داشته و کتاب‌های فتن و ملاحم اهل سنت و غیبت نگاری‌های شیعیان اهتمام ویژه‌ای به این موضوع نشان داده‌اند (برای اطلاعات بیشتر در مورد سفیانی و گردش معنایی آن، نک. برادران و دیگران، ۵ - ۲۵).

۲۷. ابن‌حماد، ۱۴۷، ۲۰۹.

۲۸. همو، ۱۹۷.

۲۹. همو، ۱۹۹.

۳۰. عیاشی، ۶۴/۱؛ ابن‌حماد، ۲۱۲.

۳۱. برای اطلاعات بیشتر نک. سید محمود سامانی، ۱۱۹-۱۳۶؛ نصرت‌الله آیتی، ۲۹-۵۸.

۳۲. برای اطلاعات بیشتر در مورد سفیانی اعم از ویژگی‌ها، خاستگاه روایی و سفیانی‌ها در طول تاریخ، نک. صادقی، ۱۵۹-۲۰۴.

۳۳. ابن‌حماد، ۱۹۹.

را از صنعاء^{۳۴} یا از میان یمنی‌ها^{۳۵} برشمرده‌اند و هم این‌که منصور را حاکمی بر یمن با تباری قحطانی دانسته‌اند.^{۳۶} چنین پیش‌گویی‌هایی گویا سبب شده بود که یمنی‌ها منصور را شخصیتی موعودی با تباری یمنی بدانند که البته دیگران آن را مردود شمرده، او را قریشی^{۳۷} و حتی با تبار هاشمی^{۳۸} قلمداد کرده‌اند. برخی مدعی‌اند که اتخاذ چنین لقبی از سوی عباسیان در همان آغاز، به سبب همین ذهنیت یمنی‌ها و قبایلی با تبار جنوبی و یمنی نسبت به منصور و به هدف جلب حمایت آن‌ها بوده‌است.^{۳۹} به‌هرروی ارتباط اخبار مهدی و یمن تنها به اخبار منصور و یمن خلاصه نمی‌شود بلکه می‌توان روایات مربوط به خروج مهدی از منطقه یمن^{۴۰} یا اخبار مرتبط با قحطانی^{۴۱} و یمنی^{۴۲} را در همین حوزه دانست، مسأله‌ای که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث (د ۸۵هـ)^{۴۳} را به طمع انداخت تا با استفاده از همین لقب قحطانی قیام خود را آغاز کند.^{۴۴}

۳۴. همان.

۳۵. همو، ۲۷۹. در روایاتی منصور از میان «تُبَع» (تیره‌ای یمنی) به پا می‌خیزد (همو، ۲۸۱).

۳۶. همو، ۴۷۹.

۳۷. همو، ۷۵، ۲۷۴.

۳۸. همو، ۷۴.

۳۹. فاروق عمر، فرهنگ مهدویت در لقب‌های خلفای عباسی، ۱۶۷-۱۶۸.

۴۰. خزاز، ۱۵۰؛ یاقوت حموی، ۴/۵۲۲.

۴۱. قحطانی نیای بزرگ اعراب جنوبی منطقه یمن است. برای اطلاعات بیشتر نک. حسینیان مقدم، ۴۴-۶۷.

۴۲. برای اطلاعات بیشتر نک. مهدوی راد و دیگران، ۲۵-۶۴.

۴۳. عبدالرحمن بن محمد اشعث نواده اشعث بن قیس (د ۴۰هـ) است که به فرمان حجاج بن یوسف به امارت سیستان منسوب شد و به‌همراه سپاهی مأمور نبرد با پادشاه کابل گردید که درنهایت درمورد صلح یا ادامه جنگ، با حجاج بن یوسف دچار اختلاف شد و بر او شورید؛ ولی در طی چند جنگ در بصره و کوفه شکست خورد و به سیستان گریخت و به پادشاه کابل پناهنده شد و درنهایت با اطلاع از تصمیم پادشاه در تسلیم او به حجاج، خودکشی کرد (برای اطلاعات بیشتر، نک. دینوری، ۳۱۶-۳۲۴؛ بلاذری، ۳۰۳/۷-۳۵۸؛ طبری، ۳۳۶/۶-۳۹۳).

۴۴. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ۲۷۲؛ مقدسی، ۱۸۴/۲. برای اطلاع بیشتر، نک. موسسه معارف اسلامی، ۳۵۹/۱-۳۶۳، ۵۲/۲-۵۶.

آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، توجه به کاربست‌های تاریخی منصور است. شاید ابتدا گمان رود که بر پایه اخبار ملاحم و فتن که منتسب به رسول اکرم(ص) یا اصحاب اوست،^{۴۵} باید به کار رفتن این لقب بعد از عهد پیامبر(ص) را رصد کرد؛ اما جالب این است که در عهد حضرت رسول(ص) و مقارن با نخستین رویارویی جدی او با مشرکان در جنگ بدر از این لقب استفاده شد و مسلمانان با شعار «یا منصورُ اَمّت» به مقابله با مشرکان پرداختند.^{۴۶} این رویه در جنگ‌های دیگری نظیر خیبر^{۴۷} و بنی مصطلق^{۴۸} و برخی سرپه‌ها^{۴۹} نیز تکرار شد، شعاری که بعدها از سوی امیر مؤمنان علی(ع) در جنگ جمل^{۵۰} و نیز در قیام نافرجام مسلم بن عقیل (د ۶۰هـ)^{۵۱} و سپس مختار (د ۶۷هـ)^{۵۲} و بعدها زید بن علی (د ۱۲۲هـ)^{۵۳} بازگو شد. شاید با توجه به همین معناسست که باید برای این واژه، سابقه‌ای کهن‌تر از عهد نبوی یافت و آن را در تصور عرب آن زمان به معنای فرماندهی پیروز دانست که پرچم او هرگز بر زمین نمی‌افتد و در مقابل او، هیچ سپاه و پرچمی تاب مقاومت نخواهد داشت. به این معنا در حدیثی منسوب به رسول خدا تصریح شده است.^{۵۴}

گویا در نیمه نخست قرن دوم، انتظار برآمدن منصور رو به افزایش نهاد، تا آنجا که بر اساس نقل طبری (د ۳۱۰هـ) و ابن اعثم (د ۳۱۴هـ) کوفیان امید داشتند که زید بن علی همان

۴۵. مقدسی، ۱۸۴/۲.

۴۶. واقدی، ۸/۱، ۷۲؛ ابن سعد، ۱۰/۲.

۴۷. واقدی، ۶۴۴/۲؛ ابن هشام، ۳۳۳/۲؛ ابن سعد، ۸۱/۲.

۴۸. واقدی، ۴۰۷/۱؛ ابن هشام، ۲۹۴/۲.

۴۹. واقدی، ۱۱۲۳/۳؛ ابن سعد، ۱۴۷/۲.

۵۰. مفید، الجمل، ۳۴۳.

۵۱. طبری، ۳۶۸/۵.

۵۲. بلاذری، ۳۹۰/۶؛ طبری، ۲۰/۶، ۲۳؛ ابن اعثم، ۲۳۳/۶.

۵۳. بلاذری، ۲۴۴/۳؛ طبری، ۱۸۲/۷، ۱۸۳؛ ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ۱۳۳، ۱۳۴.

۵۴. خطیب بغدادی، ۴۰۷/۹؛ ابن عساکر، ۳۰۲/۳۲.

منصور از دودمان پیامبر(ص) باشد که طومار امویان را درهم می‌پیچد.^{۵۵} اوج ظهور تاریخی این لقب در همین زمان و در قیام عباسیان رخ داد و آنان با عنایت به انتظار عمومی و البته اخبار مرتبط با منصور به این عنوان شکلی رسمی بخشیدند و خلیفه دوم عباسی عنوان منصور گرفت. احتمالاً در همین زمان است که اخبار مرتبط با منصور به شدت از سوی دستگاه تبلیغات عباسی پررنگ شد و روایاتی عمدتاً به نقل از ابن عباس (د ۶۸هـ) از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌گردید که از به خلافت رسیدن سفاح، منصور و مهدی در آینده خبر می‌داد.^{۵۶} این روایات گاه به نقل ام‌فضل همسر عباس (د ۳۲هـ) نیز روایت می‌شد.^{۵۷} البته عباسیان به همین مقدار کفایت نکردند و از ابن عباس به نقل از سعید بن جبیر (د ۹۵هـ)^{۵۸} و دیگران^{۵۹} پیشگویی‌هایی نقل می‌کردند که از به خلافت رسیدن منصور و سفاح و مهدی از میان فرزندان خود خبر می‌داد و این موضوع از جانب خلفای نخستین عباسی هم تبلیغ و تأکید می‌شد.^{۶۰}

حضور خاندان عباسی در سلسله روات این اخبار و هم‌خوانی دقیق این روایات با القاب خلفای عباسی که بعدها قدرت را به دست گرفتند، بعضی را به این ایده سوق داد که اساساً اصل این روایات را عباسیان جعل کرده‌اند.^{۶۱} اما با توجه به نقل احادیث مرتبط با منصور از سوی روات غیرعباسی همچون کعب الاحبار (د ۳۴هـ)^{۶۲} و عبدالله بن عمرو بن

۵۵. طبری، ۱۶۶/۷؛ ابن اعثم، ۲۸۵/۸.

۵۶. بیهقی، ۵۱۴/۶؛ خطیب بغدادی، ۸۴/۱؛ ابن عساکر، ۲۸۰/۳۲، ۳۰۲.

۵۷. طبرانی، ۱۰۱/۹؛ خطیب بغدادی، ۸۴/۱ - ۸۵؛ ابن عساکر، ۳۵۱/۲۶ - ۳۵۲.

۵۸. ابن حماد، ۶۰ - ۶۱، ۳۰۸؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ۲۰۴/۲؛ دانی، ۹۵۶/۵؛ بیهقی، ۵۱۴/۶.

۵۹. حاکم نیشابوری، ۵۵۹/۴؛ خطیب بغدادی، ۲۵۸/۴.

۶۰. ابن عساکر، ۲۸۰/۳۲؛ خطیب بغدادی، ۵۰/۱۰ - ۵۱.

۶۱. برای نمونه، نک. فقهی زاده و صادقی، ۱۳۸ - ۱۴۲.

۶۲. ابن حماد، ۷۵، ۴۷۲؛ خطیب بغدادی، ۸۵/۱؛ ابن عساکر، ۴۱۵/۵۳.

عاص (د ۶۳ تا ۷۳ هـ) ^{۶۳} و ابوسعید خُدری (د ۷۴ هـ) ^{۶۴} شاید نتوان تمام این داستان را از جعلیات عباسیان دانست ^{۶۵} خصوصاً که در روایاتی منقول از ائمه (ع)، منصور از اهل بیت (ع)، ^{۶۶} و مصداق آن ^{۶۷} یا واژه‌ای نزدیک به آن یعنی «منتصر» ^{۶۸} امام حسین (ع) بعد از رجعت به دنیا دانسته شده است.

سفاح

در بازشناسی لقب سفاح باید به سه حوزه توجه کرد؛ نخست معناشناسی آن از دیدگاه لغت-نگاران. در آثار لغت‌نگاری برای سفاح سه معنا ذکر شده است: بسیار خون‌ریز؛ ^{۶۹} سخنور یا زیاده‌گو؛ ^{۷۰} فردی بسیار بخشنده. ^{۷۱} از نظر برخی محققان ریشه این لغت یعنی «سفح» به معنای زیاده‌روی و خروج از حد است. ^{۷۲}

حوزه دوم متعلق به اخبار ملاحم و فتن است که از واژه‌های پرتکرار در این گزارش‌ها به حساب می‌آید ^{۷۳} و به هر دو معنای بخشنندگی ^{۷۴} و خونریزی ^{۷۵} به کار رفته است. در یک

۶۳. ابن حماد، ۷۱؛ ابن عساکر، ۴۰۸/۶۵، ۴۰۹.

۶۴. خطیب بغدادی، ۴۰۷/۹؛ ابن عساکر، ۳۰۱/۳۲ - ۳۰۲.

۶۵. برخی بر این باورند که عباسیان از میراث روایی موجود در جهت منافع خود بهره جستند (موسسه معارف اسلامی، ۲۳۴/۱ - ۲۳۵).

۶۶. عیاشی، ۲۹۱/۲.

۶۷. همو، ۳۲۶/۲؛ مجلسی، ۴۸/۳۷.

۶۸. مفید، الاختصاص (منسوب)، ۲۵۷ - ۲۵۸.

۶۹. فراهیدی، ۱۴۷/۳؛ ازهری، ۱۸۹/۴؛ صاحب‌بن عباد، ۴۹۱/۲.

۷۰. جوهری، ۳۷۵/۱؛ نشوان حمیری، ۳۱۰/۵؛ طریحی، ۳۷۳/۲.

۷۱. ابن‌سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ۲۰۴/۳؛ همو، المخصص، ۵/۳؛ ابن‌منظور، ۴۸۶/۲.

۷۲. مصطفوی، ۱۳۵/۵.

۷۳. برای نمونه در فتن ابن‌حماد، نک. ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۹۷، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۴، ۳۰۸، ۴۴۷، ۴۷۲.

۷۴. همو، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۴؛ ابن‌حنبل، ۲۷۹/۱۸؛ دانی، ۹۵۷/۵.

نگره کلی به این اخبار می‌توان گفت اکثر گزارش‌های این حوزه با عباسیان پیوند دارد؛ یعنی جز چند گزارش محدود که نامی از عباسیان در میانشان نیست،^{۷۶} در اکثر گزارش‌ها رد پای فرزندان عباس دیده می‌شود. بدین صورت که گاه پیامبر(ص) به آمدن سفاح از نسل عباس - بن عبدالمطلب اشاره می‌کند^{۷۷} یا آن‌که عبدالله بن عباس به ظهور فردی با عنوان سفاح در میان فرزندانش وعده می‌دهد^{۷۸} و گاه دیگران به آمدن سفاح از نسل عباس وعده داده‌اند؛^{۷۹} چنان‌که در خبری منسوب به امام علی(ع) که به پیش‌گویی فتح شام پرداخته است، به سفاح اشاره شده و او را از فرماندهان این نبرد دانسته است که البته گزارش این پیروزی با نبردهای عباسیان و شکست آخرین خلیفه اموی شباهت زیادی دارد.^{۸۰} در برخی روایات هم که احتمالاً برساخته مخالفان دولت عباسی باشد، سفاح رهبر ظالمان تلقی شده است.^{۸۱}

سومین حوزه در مصداق‌یابی سفاح در تاریخ است که البته در این زمینه اختلافاتی وجود دارد. برخی آن را لقب ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی (حک ۱۳۲ - ۱۳۶ هـ) اولین خلیفه عباسی می‌دانند.^{۸۲} شماری هم آن را لقب عموی او عبدالله بن علی (۹۵ - ۱۴۷ هـ)^{۸۳} دانسته‌اند.^{۸۴} برخی از معاصران معتقدند که برخلاف آن‌چه امروزه مشهور است، لقب سفاح در ابتدا برای خلیفه اول عباسی به کار نمی‌رفت و مختص عمویش بود اما به تدریج این لقب

۷۵. حاکم نیشابوری، ۵۵۹/۴.

۷۶. ابن حماد، ۷۲، ۷۳، ۷۵؛ خطیب بغدادی، ۸۴/۱؛ ابن عساکر، ۲۸۰/۳۲، ۳۰۲.

۷۷. طبرانی، ۲۹۷/۶، ۱۰۱/۹ - ۱۰۲؛ خطیب بغدادی، ۸۴/۱ - ۸۵؛ ابن عساکر، ۳۵۲/۲۶.

۷۸. ابن حماد، ۶۰ - ۶۱، ۳۰۸؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ۳۰۲/۱؛ حاکم نیشابوری، ۵۵۹/۴؛ خطیب بغدادی، ۸۵/۱، ۱۰/۳، ۵۱/۱۰.

۷۹. ابن حماد، ۷۵؛ خطیب بغدادی، ۸۵/۱.

۸۰. ابن منادی، ۳۰۹.

۸۱. ابن حماد، ۱۹۷، ۴۷۲.

۸۲. بلاذری، ۱۵۲/۹، ۲۸۲/۱۲؛ أخبار الدولة العباسية، ۲۳۴، ۳۷۷، ۳۷۹؛ ابن اعثم، ۳۰۵/۸.

۸۳. برای اطلاعات بیشتر در مورد عبدالله بن علی نک. بلاذری، ۱۰۳/۴ - ۱۱۴؛ ابن عساکر، ۵۴/۳۱ - ۶۹.

۸۴. ابن سعد، ۲۳۹/۵؛ یعقوبی، ۳۲۲/۲؛ مقدسی، ۷۴/۶.

برای نخستین خلیفه عباسی شهرت یافت.^{۸۵} به هرروی جز ابوالعباس، سومین خلیفه عباسی یعنی مهدی عباسی (حک ۱۵۸-۱۶۹هـ) نیز در برخی گزارش‌ها با عنوان سفاح یاد شده^{۸۶} که البته برای او چندان مشهور نبوده است،^{۸۷} اما نشان می‌دهد که این لقبی پربسامد در دولت عباسیان بوده است.

گفتنی است نمی‌توان عباسیان را نخستین کسانی دانست که از لقب سفاح استفاده کرده‌اند. دست‌کم می‌توان از سلمة بن خالد بن کعب تغلبی به عنوان یکی از بزرگان بنی تغلب در عصر جاهلی^{۸۸} نام برد که به این لقب مشهور شده است.^{۸۹} علت شهرت او به سفاح از این قرار است که وقتی در جنگ با بکر بن وائل متوجه شد که دشمن راه دست‌یابی به آب را بر آن‌ها بسته است، اندک ذخیره آب لشکریان خود را از بین برد. بدین صورت که مشک‌های ذخیره آب لشکریان را پاره کرد و از آن‌ها خواست با ثبات قدم در جنگ و شکست دشمن، راه خود را برای رسیدن به آب هموار کنند یا آن‌که خود را مهیای کشته‌شدن در اثر تشنگی نمایند. از این رو این کار او یعنی پاره کردن مشک و ریختن آب‌ها بر زمین موجب شد او به سفاح مشهور گردد؛^{۹۰} چه یکی از معانی «سفاح» جاری کردن و ریختن آب و خون و مانند آن بر زمین است.^{۹۱}

۸۵. فاروق عمر، فرهنگ مهدویت در القاب خلفای عباسی، ۱۶۱.

۸۶. مقریزی، ۲۹۹/۱۲.

۸۷. فاروق عمر، بحوث فی التاریخ العباسی، ۲۱۷.

۸۸. سلمة بن خالد بن کعب از بزرگان بنی تغلب و از فرماندهان آن‌ها در جنگ‌ها بوده است (ابن‌درید، الاشتقاق، ۳۳۷) چنان‌که از شعرای عرب به حساب می‌آید (یعقوبی، ۲۶۴/۱) وی به عنوان فرمانده سپاه پیشرو در جنگ خزاز در زمان جاهلیت شرکت کرد و از طرف «کلیب بن وائل» مأمور شد تا در منطقه خزاز آتش روشن کند (ابن‌اثیر، ۵۲۱/۱) او در جنگ کلاب اول رهبری بنی تغلب را در دست داشت (نویری، ۴۰۶/۱۵).

۸۹. بلاذری، ۱۰۹/۱۲؛ یعقوبی، ۲۶۴/۱؛ ابن‌حزم، ۳۰۶.

۹۰. ابن‌درید، الاشتقاق، ۳۳۷؛ شمشاطی، ۹۹.

۹۱. فراهیدی، ۱۴۷/۳؛ ازهری، ۱۸۹/۴.

کار بست سفاح فقط به اهل سنت محدود نمی‌شود، بلکه در شیعه نیز این لقب تا حدی مورد توجه بوده است و اگر از گفته‌های ابن طاووس (د ۶۶۴هـ) به نقل از ابن حماد در مورد سفاح بگذریم^{۹۲} چندین گزارش در این زمینه درخور توجه است. نخست حدیثی از امام باقر(ع) است که راوی یعنی حمران بن اعین (د پس از ۱۴۸هـ) به امام از ادعای برخی شیعیان درباره مهدی دانستن محمد بن حنفیه (د ۸۱هـ) یا طرفداران محمد بن عبدالله ملقب به نفس زکیه (د ۱۴۵هـ) خبر می‌دهد و امام در پاسخ، مفاهیم موعودگرایانه قائم و سفاح و منصور را از آن اهل بیت می‌داند و معتقد است که آن‌ها از اولویت بیشتری برای خون‌خواهی امام حسین(ع) برخوردارند.^{۹۳} در روایت دیگری، جابر جعفی (د ۱۲۸هـ) حدیثی از امام باقر(ع) نقل کرده است که امام از رویدادهای پس از ظهور قائم خبر می‌دهد و از خروج افرادی با لقب منتصر و سفاح می‌گوید^{۹۴} و سپس مصداق منتصر را امام حسین(ع) و سفاح را همان امیر مؤمنان(ع) دانسته است.^{۹۵} قاضی نعمان (د ۳۶۳هـ) نیز به نقل روایتی تقریباً مشابه با حدیث قبل چنین آورده است که امام صادق(ع) خطاب به صفوان جمال برخی القاب همچون صدیق، فاروق، هادی، مهدی و از جمله سفاح را مختص شیعه می‌داند، بدین معنا که افرادی بعدها با چنین القابی از میان اهل بیت به پا خواهند خاست.^{۹۶} در یک گزارش منحصر به فرد و طبعاً تردیدآمیز از سفاح به عنوان لقب امام باقر(ع) یاد شده است.^{۹۷} اگر اصل گزارش‌های سفاح را از جعلیات عباسیان ندانیم، چنان‌که بعضی دانسته‌اند،^{۹۸}

۹۲. ابن طاووس، التشریف بالمتن، ۸۶، ۲۱۳؛ ابن طاووس، الملاحم و الفتن، ۳۳.

۹۳. عیاشی، ۲۹۱/۲.

۹۴. طوسی، الغیبة، ۴۷۸ - ۴۷۹.

۹۵. عیاشی، ۳۲۶/۲؛ مفید، الاختصاص (منسوب)، ۲۵۷.

۹۶. قاضی نعمان، ۴۰۱/۳ - ۴۰۲.

۹۷. جوینی شافعی، ۱۵۳/۲.

۹۸. کورانی، ۱۵۱. هر چند نویسنده در صفحات بعدی به نوعی اصل لقب سفاح را به معنای کسی که خون دشمنان

خدا را می‌ریزد، پذیرفته است (همو، ۲۶۴).

شاید در نهایت بتوان گفت که لقب سفاح ریشه‌هایی در اخبار نبوی دارد و شیعیان و دیگر مسلمانان ذهنیت مثبت و موعودگرایانه‌ای نسبت به این واژه داشته‌اند. به همین جهت عباسیان تلاش کرده‌اند تا آن را همانند القاب منصور و مهدی بر خلفای خود منطبق کنند؛ چنان‌که برخی از محققان نیز چنین احتمال داده‌اند.^{۹۹}

گمان نویسنده بر آن است که در واکاوی ذهنیت مسلمانان بدین واژه باید سفاح را ترکیبی از انتقام و بخشش گرفت؛ ستاندن انتقام از دشمنان و بخشش به دوستان؛ چنان‌که در برخی از روایات ملاحم و فتن به هر دو معنای بخشندگی و خونریزی در کنار هم اشاره شده است.^{۱۰۰} شاید با نگاهی به کاربرد نخستین لقب سفاح و تحلیل داده‌های لغت-نگاران، که پیشتر اشاره شد، بتوان گفت که لقب سفاح در ابتدا با معنای انتقام‌گیری و خون-ریزی سازگاری بیشتری داشت؛ چنان‌که در برخی آثار تاریخی نیز در علت نامیده شدن عبدالله بن علی به سفاح بدین نکته تصریح شده است.^{۱۰۱} و در مورد خلیفه اول عباسی نیز گزارش‌هایی از قتل عام گسترده امویان در دست است.^{۱۰۲} اما در عین حال نیم‌نگاهی به معنای بخشندگی نیز ضرورت دارد؛ چنان‌که از کاربرد سفاح در نخستین خطبه ابوالعباس سفاح در کوفه برای توصیف خود می‌توان معنای بخشندگی را با توجه به کلمات قبلی استنباط کرد.^{۱۰۳} همچنین او به اندازه عمویش تندخو نبود و بر اساس برخی گزارش‌ها حتی گاه به قتل برخی از امویان اعتراض داشت و از عبدالله بن علی خواست که بی اجازه او دست به قتل فردی از بنی‌امیه نزند.^{۱۰۴} در گزارش‌های تاریخی نیز بر اعطای صله‌های

۹۹. مؤسسه معارف اسلامی، ۲۳۵/۱، ۴۴۴.

۱۰۰. خطیب بغدادی، ۴۰۷/۹؛ ابن عساکر، ۳۰۲/۳۲.

۱۰۱. مقدسی، ۷۴/۶.

۱۰۲. ابوالفرج، الأغانی، ۴۹۰/۴ - ۴۹۶ و نیز نک. مسعودی، مروج الذهب، ۲۲۲/۴.

۱۰۳. بلاذری، ۱۴۳/۴؛ طبری، ۴۲۶/۷.

۱۰۴. ابن قتیبه، الإمامة و السياسة (منسوب)، ۱۶۸/۲ - ۱۶۹.

سنگین از سوی او به دیگران، از جمله علویان تأکید شده است.^{۱۰۵} اما گویی در شیعه و در هنگام کاربست این کلمه جنبه‌های انتقامی پررنگ‌تر است و می‌توان این موضوع را در روایت نخست امام باقر(ع) در انتقام از قاتلان امام حسین(ع) و همچنین تحلیل برخی از مهدی‌پژوهان برداشت کرد.^{۱۰۶}

حجت

حجت در لغت به معنای برهان^{۱۰۷} و دلیل آشکار^{۱۰۸} است. در یکی از پژوهش‌های معاصر، بعد از بررسی ریشه حجت بدین نتیجه رسیده که معنای اصلی ریشه آن در مفهوم «پی‌جویی مطلوب» خلاصه می‌شود و حجت هم به معنای «پی‌جویی مطلوب از طریق مقبول» خواهد بود.^{۱۰۹} به هر روی این واژه که در قرآن نیز به کار رفته^{۱۱۰} از کارکردهای متنوعی برخوردار است، تا آن‌جا که به اعتقاد برخی در علمی چون حدیث، منطق و فلسفه، کلام و تصوف و اصول بر معانی متنوع و احیاناً متفاوتی دلالت دارد.^{۱۱۱}

آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد کاربست‌های این لقب خواهد بود. گویا این لقب برخلاف دو لقب قبلی که بیشتر از سوی عباسیان مورد استفاده قرار گرفت، مورد استقبال دو

۱۰۵. ابن‌سعد، ۳۸۶/۵ - ۳۸۷؛ یعقوبی، ۳۶۰/۲؛ طبری، ۶۵۰/۱۱ - ۶۵۱؛

۱۰۶. یزدی حائری، ۱۳۹/۲؛ عسکری، ۱۹۶/۲؛ کورانی، ۲۶۴؛ مؤسسه معارف اسلامی، ۴۴۴/۱.

۱۰۷. راغب اصفهانی، ۲۱۹.

۱۰۸. ابن‌منظور، ۲۲۸/۲.

۱۰۹. حکیم، ۱۱ - ۱۳.

۱۱۰. ریشه «ح ج ج» ۳۳ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته که جمعا در بیست‌وشش آیه از ده سوره قرآن دیده می‌شود (بقره، آیات ۷۶، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۸؛ آل عمران، آیات ۲۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۹۷؛ نساء، آیه ۱۶۵؛ انعام، آیات ۸۰، ۸۳، ۱۴۹؛ توبه، آیات ۳، ۱۹؛ حج، آیه ۲۷؛ قصص، آیه ۲۷؛ غافر، آیه ۴۷؛ شوری، آیات ۱۵، ۱۶؛ جائیه، آیه ۲۵) کلمه حجت نیز جمعا هفت مرتبه در قرآن تکرار شده است (بقره، آیه ۱۵۰؛ نساء، آیه ۱۶۵؛ انعام، آیات ۸۳، ۱۴۹؛ شوری، آیات ۱۵، ۱۶؛ جائیه، آیه ۲۵).

۱۱۱. برای اطلاع از کاربست‌های حجت در علوم مختلف، نک. حکیم، ۱۴ - ۲۱.

جریان شیعی یعنی اسماعیلیه و به‌ویژه امامیه قرار گرفته‌است که البته در هر دو کاربرد، با مهدی بی‌ارتباط نیست.

در توضیح باید گفت که حجت در اسماعیلیه گویا با یک تطور مفهومی روبه‌رو بوده‌است. در اسماعیلیه نخستین و قبل از تشکیل دولت فاطمی حجت به معنای امام^{۱۱۲} و به صورت دقیق‌تر جانشین او^{۱۱۳} و یک‌مرتبه پایین‌تر از او بود.^{۱۱۴} در زمان غیبت امام اسماعیلی، حجت به‌عنوان رابط بین مردم و امام و همه‌کاره او مطرح شد.^{۱۱۵} به‌هرحال ارتباط با امام جز از طریق حجت میسر نبود و در صورت غیبت او، حجت وی باید آشکار می‌بود.^{۱۱۶} چراکه راه یافتن به باطن علم امام جز از طریق حجت ممکن نبود.^{۱۱۷} از این‌رو حجت به معنا پل ارتباطی با امام غایب تلقی می‌شد.^{۱۱۸} شاید بر همین اساس در خلافت فاطمی حجت به معنای نماینده تام‌الاختیار امام در یک منطقه شناخته می‌شد.^{۱۱۹} برخی محققان معاصر کاربردهای متنوع حجت در نزد اسماعیلیه را به تفکیک شاخه‌های گوناگون آن‌ها واکاوی کرده‌اند.^{۱۲۰}

ارتباط حجت و مهدی موعود در میان امامیه صورت روشن‌تری نسبت به اسماعیلیه دارد. هرچند کاربردهای نخستین آن چندان ارتباط مستقیمی با منجی نهایی نداشت.

۱۱۲. جعفر بن منصور، ۲۳ - ۲۴، ۱۳۲.

۱۱۳. همو، ۶۵، ۷۰.

۱۱۴. همو، ۱۳۳.

۱۱۵. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱۵۰.

۱۱۶. شهرستانی، ۲۲۷/۱.

۱۱۷. جعفر بن منصور، ۶۵، ۷۰.

۱۱۸. همو، ۱۳۵.

۱۱۹. نوبختی، ۷۴؛ اشعری قمی، ۸۴ - ۸۵.

۱۲۰. دفتری، حجت، ۱۲.

چراکه حجت در ادبیات امامیان بیشتر بر امام معصوم دلالت دارد^{۱۲۱} و در نخستین مجموعه‌های حدیثی، ابوابی با عنوان حجت دانستن امام، نگاشته شده است.^{۱۲۲} در برخی روایات نیز حجت را بر دو نوع ظاهری و باطنی می‌داند که حجت باطنی عقل و حجت ظاهری همان امامان و انبیایند^{۱۲۳} و البته برخلاف اسماعیلیه، امامان در مقام حجت ممکن است مخفی باشند.^{۱۲۴}

در عین حال گویی آرام آرام حجت در امامیه با امام دوازدهم ارتباط بیشتری یافته است. این ارتباط را می‌توان در دو وضع کلی «وصف» و «لقب» مشاهده کرد؛ یعنی گاه، نوع کاریست این عبارت به شکلی است که صرفاً امام زمان(ع) با وصف حجت خدا یاد شده و گاه این واژه با پسوندهایی به عنوان لقب امام برگزیده شده است. شکل نخست یعنی وضع وصفی را می‌توان در متن برخی از احادیث مشاهده کرد؛ آن‌جا که صرفاً امام عصر(ع) حجت خداوند دانسته شده است.^{۱۲۵} این نوع کاریست‌ها معمولاً هم به شکل مضاف یعنی با اضافه به خداوند به کار می‌روند و از جملات بعدی و قبلی می‌توان فهمید که به عنوان لقب به کار نرفته‌اند. به هر روی کاربرد وصفی لقب فقط به روایات محدود نمی‌شود بلکه

۱۲۱. صرف نظر از احادیث فراوان در حجت دانستن امام در روایات صادره از معصوم، نمونه‌هایی در اولین مجموعه‌های حدیثی به چشم می‌خورد که صراحتاً مدعای مطرح شده را اثبات می‌کند. برای نمونه نک. عبدالله حمیری، ۶۲، ۳۱۷، ۳۸۶؛ صفار، ۳۶۰/۱؛ کلینی، ۸۰/۱، ۱۸۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۴۸۸/۲، ۵۷۰/۴، ۵۷۶، ۵۷۸، ۲۷۷/۷؛ ابن بابویه، ۱۰۰، ۱۱۰؛ خصیبی، ۳۰۲، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۹؛ صدوق، عیون اخبار الرضا(ع)، ۲/۲۱۹.

۱۲۲. صفار، ۶۱/۱، ۱۹۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۷؛ الکلینی، ۱۶۸/۱، ۱۷۸، ۱۷۹؛ ابن بابویه، ۲۵.

۱۲۳. کلینی، ۱۶/۱؛ ابن شعبه، ۳۸۶. در روایت قابل توجهی، پیامبر به عنوان حجت خدا بر بندگان و عقل به عنوان حجتی بین بندگان و خدا دانسته شده است (کلینی، ۲۵/۱).

۱۲۴. کلینی، ۳۳۵/۱، ۳۳۹؛ ابن بابویه، ۲۶؛ خصیبی، ۳۶۲؛ نعمانی، ۱۳۶، ۱۳۷. در روایتی به نقل از امام صادق(ع) چنین بیان شده است که مردم بعد از عیسی تا ۲۵۰ سال بدون حجت ظاهری بودند (صدوق، کمال‌الدین، ۱۶۱/۱).

۱۲۵. کلینی، ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۳/۱؛ ابن بابویه، ۲، ۱۲۱ - ۱۲۲، ۱۲۳؛ نعمانی، ۱۶۱ - ۱۶۲، ۱۶۳ - ۱۶۴؛ صدوق،

کمال‌الدین، ۳۳۰/۱ - ۳۳۱، ۱۴۴ - ۱۴۵، ۲۵۳ - ۳۳۷/۲ - ۳۳۹، ۳۴۱، ۴۰۹، ۴۸۳ - ۴۸۴.

نویسندگان عهد غیبت نیز گاه امام را حجت خدا بر زمین دانسته‌اند.^{۱۲۶} آن چه در این جا اهمیت دارد، کاربرست حجت به عنوان لقب برای امام دوازدهم شیعه است. شاید بتوان در یک نگره کلی، این بخش را در دو حوزه حدیث و غیر حدیث تفکیک کرد؛ یعنی می توان یک بار لقب حجت را به تنهایی یا با پسوندهایی در لابه لای روایات صادره از معصومان (ع) رصد کرد و بار دیگر این لقب را در سخنان دیگران، اعم از نزدیکان ائمه (ع) و اصحاب آنها یا در گفته های نویسندگان پس از عهد غیبت ملاحظه نمود.

در مورد دسته نخست یعنی کاربرست لقب حجت در روایات باید گفت که این لقب با پسوندهایش در روایات منسوب به پیامبر (ص)،^{۱۲۷} امام باقر (ع)،^{۱۲۸} امام صادق (ع)،^{۱۲۹} امام رضا (ع)،^{۱۳۰} امام هادی (ع)^{۱۳۱} و امام عسکری (ع)^{۱۳۲} به چشم می خورد؛ اما در دسته دوم یعنی به کارگیری این لقب از سوی امامیان به عنوان لقبی برای امام عصر (ع) چیزی به دست نیامد. تنها در یک روایت به سخنی از جابر بن عبدالله انصاری اشاره شده است که به بیان مشاهدات خود از لوح معروف حضرت زهرا (ع) پرداخته است. جابر هنگام اشاره به ائمه، زمانی که به امام دوازدهم می رسد، از او با لقب «حجت الله» یاد کرده است.^{۱۳۳} در مورد این گزارش بایسته گفتن است که حتی با گذر از نقدهای سندی و متنی، باز نمی تواند سندی بر

۱۲۶. برای نمونه نک. نعمانی، ۲۱، ۱۴۵، ۱۶۰؛ صدوق، کمال الدین، ۲۰۱/۱، ۳۹۲/۲، ۶۴۱.

۱۲۷. ابن عقده، ۱۶۸، ۱۹۰؛ خزاز، ۱۴، ۱۸، ۴۲، ۵۹، ۶۲، ۷۳، ۷۵، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۰،

۱۷۷، ۱۸۶؛ نعمانی، ۹۳ - ۹۴؛ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۵۸/۱؛ همو، کمال الدین، ۲۸۸/۱.

۱۲۸. خزاز، ۲۴۴ - ۲۴۵، ۲۴۶ - ۲۴۷.

۱۲۹. ابن عقده، ۱۶۵؛ خزاز، ۲۵۹، ۲۶۳؛ صدوق، کمال الدین، ۱۷/۱ - ۱۸، ۳۴۰/۲ - ۳۴۱.

۱۳۰. خزاز، ۲۷۴ - ۲۷۷؛ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۱۲۱/۲ - ۱۲۲، ۲۶۵ - ۲۶۶، همو، کمال الدین، ۳۷۱/۲ - ۳۷۳.

۱۳۱. کلینی، ۳۲۸/۱، ۳۳۲ - ۳۳۳؛ ابن بابویه، ۱۱۸؛ صدوق، کمال الدین، ۳۸۱/۲، ۶۴۸؛ مفید، الارشاد، ۳۲۰/۲، ۳۴۹.

۱۳۲. صدوق، کمال الدین، ۴۲۴/۲؛ طوسی، الغیبة، ۲۲۳.

۱۳۳. صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۴۰/۱ - ۴۱؛ همو، کمال الدین، ۳۰۵/۱ - ۳۰۷.

به‌کارگیری این لقب برای امام عصر(ع) از سوی امامیان در عهد ائمه(ع) تلقی شود.^{۱۳۴} با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد نخستین کاربردهای حجت برای امام دوازدهم از سوی امامیان مربوط به بعد از عهد غیبت باشد؛ چنان‌که گزارش‌هایی از افرادی که در عهد غیبت صغرا زیسته‌اند وجود دارد که از امام با عنوان حجت یا حجت‌بن‌الحسن یاد کرده‌اند. در یکی از نخستین گزارش‌ها،^{۱۳۵} حکیمه خاتون(س) دختر امام جواد(ع) و عمه امام عسکری(ع)^{۱۳۶} در اشاره به امام زمان(ع) از لقب حجت‌بن‌الحسن استفاده کرده‌است.^{۱۳۷} سپس برخی از ثواب امام زمان(ع) چون حسین بن روح (د ۳۲۶هـ)^{۱۳۸} هم از عنوان حجت برای امام بهره برد.^{۱۳۹} چنان‌که از سخنان شیعیان هم در عهد غیبت صغرا برمی‌آید، آنان هم از امام با همین لقب یاد می‌کردند.^{۱۴۰}

از سوی دیگر بزرگان شیعه در عهد غیبت در نگاشته‌ها و گفته‌های خود هنگام اشاره به امام، گاه از عنوان حجت استفاده می‌کردند. قدیم‌ترین گزارش در این میان، مربوط به ابو

۱۳۴. حدیث لوح، حدیثی است که به بیان اسامی ائمه دوازده‌گانه به نقل از حضرت زهرا(ع) پرداخته‌است. بدین گونه که خداوند هنگام ولادت امام حسین(ع) لوحی به پیامبر(ص) بخشید و ایشان آن را به حضرت زهرا(ع) هدیه نمود. جابر در خانه حضرت آن لوح را مشاهده کرد و مطالب آن را با اجازه حضرت یادداشت نمود (برای اطلاعات بیشتر نک. معارف و خمارلو، ۳۳ - ۷۳. همچنین برای اطلاع از نقدها و دفاعیات از این حدیث نک. غفوری، ۳۱ - ۴۷؛ کرمانی کجور و منتظری مقدم، ۹۳ - ۱۱۵).

۱۳۵. در متن گزارش چنین آمده که این گفتگو در سال ۲۶۲ انجام شده‌است (خصیبه، ۳۶۶؛ صدوق، کمال‌الدین، ۵۰۷/۲؛ طوسی، الغیبه، ۲۳۰).

۱۳۶. برای اطلاعات بیشتر در مورد ایشان نک. سلیمیان، ۱۹۱-۱۹۲.

۱۳۷. صدوق، کمال‌الدین، ۵۰۷/۲. البته در روایتی مشابه به جای حجت از واژه فلان استفاده شده‌است (خصیبه، ۳۶۶؛ طوسی، الغیبه، ۲۳۰).

۱۳۸. برای اطلاعات بیشتر در مورد حسین بن روح نک. عظیم‌زاده، ۹۹ - ۱۲۶.

۱۳۹. صدوق، کمال‌الدین، ۵۰۸/۲-۵۰۹؛ همو، علل الشرایع، ۲/۴۴۳؛ طوسی، الغیبه، ۳۲۲، ۳۲۶.

۱۴۰. صدوق، کمال‌الدین، ۴۲۶/۲، ۵۲۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲/۴۸۰ و تا حدی؛ طوسی، الغیبه، ۳۶۸-۳۷۰.

سهل نوبختی (د ۳۱۱هـ) ^{۱۴۱} است که از امام با عنوان حجت ^{۱۴۲} یا حجت بن الحسن ^{۱۴۳} یاد کرده است. سپس علی بن بابویه هم احتمالاً از همین لقب برای اشاره به امام استفاده کرده است. ^{۱۴۴}

بعد از آغاز غیبت کبرا، نخستین بار خزاز، متوفای نیمه دوم قرن چهارم، به گستردگی روایاتی را از ائمه آورده که امام زمان (ع) با لقب حجت و مانند آن یاد شده است. ^{۱۴۵} خود او نیز در عنوان بابی به همین لقب اشاره کرده است. ^{۱۴۶} قبل از او نعمانی (م ۳۶۰) از امام البته به صورت محدود با عنوان حجت الله یاد کرده بود. ^{۱۴۷} گویی صدوق (م ۳۸۱) نخستین مهدی‌نگاری ^{۱۴۸} به شمار می‌رود که عنایت فزون‌تری به لقب حجت برای امام عصر (ع) دارد، چه از عناوینی چون حجت، ^{۱۴۹} حجت بن الحسن ^{۱۵۰}، حجت الله ^{۱۵۱} و حجت غایب ^{۱۵۲} برای اشاره به امام بهره می‌برد. پس از او نیز استفاده از عنوان حجت در آثار مفید ^{۱۵۳} و طوسی ^{۱۵۴} هم به چشم می‌خورد. گفتنی است که لقب حجت در ادبیات دعایی نیز

۱۴۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد ابو سهل نوبختی نک. انصاری، ۵.

۱۴۲. صدوق، کمال‌الدین، ۴۷۴/۲.

۱۴۳. طوسی، الغیبة، ۲۷۲، ۳۹۱.

۱۴۴. ابن بابویه، ۱۰۳.

۱۴۵. برای نمونه، نک. خزاز، ۱۴، ۱۸، ۴۲، ۵۹، ۶۲، ۷۳، ۷۵، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۷،

۱۸۶، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۹.

۱۴۶. همو، ۲۹۳.

۱۴۷. نعمانی، ۲۵، ۱۵۷.

۱۴۸. البته از میان کسانی که آثارشان به دست ما رسیده است.

۱۴۹. صدوق، کمال‌الدین، ۱۸/۱، ۵۳۰/۲.

۱۵۰. همان، ۴۴/۱.

۱۵۱. همان، ۳۰/۱، ۴۲۴/۲.

۱۵۲. همان، ۲۱۰/۱.

۱۵۳. مفید، الارشاد، ۳۳۹/۲.

به کار رفته و در این متون، از امام با عنوان حجت خداوند^{۱۵۵} یا حجت قائم^{۱۵۶} یاد شده است. با توجه به آنچه گفته شد می توان در باب لقب حجت چنین گفت که این واژه در ابتدا در همان معنای لغوی خود به کار می رفت،^{۱۵۷} اما امامیان و اسماعیلیان رویکردی متفاوت نسبت به این واژه را در پیش گرفتند و حجت در اسماعیلیه برای فردی به عنوان نماینده امام غایب و در امامیه به عنوان لقبی غیر موعودگرایانه برای امامان (ع) به طور کلی به کار می رفت، از آن جا که ایشان دلیل خداوند به شمار می رفتند. اما بعد از آغاز عصر غیبت بود که عنوان حجت به عنوان لقبی اختصاصی برای امام عصر (ع) به کار گرفته شد.

نتیجه

در جمع بندی و نتایج مباحث گذشته می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بررغم نگارش آثار فراوان در حوزه مهدی و مهدویت و مباحث مرتبط با آن، القاب مرتبط با مهدی کمتر از ره گذر مطالعات تاریخی و فرایندی بررسی شده است که در صورت انجام چنین تحقیقاتی می تواند به بازنمایی وضع اجتماعی و ذهنیت مسلمانان خصوصا در سده های نخست هجری کمک شایانی کند.

۲. منصور که کاربردش احتمالا پیشینه هایی در عرب قبل از اسلام و حتی ادیان توحیدی گذشته داشته، یکی از القاب مورد توجه مسلمانان از همان آغاز بوده است. این لقب بعدها در اخبار مهدوی آخرالزمانی جایگاه ویژه ای یافته و جریان های مختلف

۱۵۴. طوسی، الغیبة، ۵۸، ۳۲۹.

۱۵۵. خصیبی، ۳۱؛ صدوق، کمال الدین، ۵۱۲/۲.

۱۵۶. همان، ۵۱۲/۲.

۱۵۷. برای نمونه آثاری در همان سه قرن نخست با عنوان «حجة» به رشته تحریر در آمده است (ابن ندیم، ۲۳۱، ۲۷۴، ۳۰۵) اما به نظر می رسد که محتوای آن ها بیشتر استدلالی و کلامی باشد چنان که یکی از این آثار از بشر بن معتمر (م ۲۱۰) با نام «کتاب الحجة فی إثبات نبوة النبی» است (ابن ندیم، ۲۳۰-۲۳۱) که مشخص است منظور از حجت همان استدلال و برهان است.

موعودگرا تلاش کرده‌اند تا از این لقب بهره بگیرند که عباسیان در این زمینه موفق‌تر بودند. البته با توجه به کاربردهای اولیه و جایگاه منصور در میراث فرهنگی امامیه، نمی‌توان کل اخبار مرتبط با آن را از جعلیات عباسیان دانست.

۳. سفاح که ارتباط تنگاتنگ هم‌زمانی با مهدی و منصور دارد، با توجه به معانی‌اش، به‌روشنی از انتظارات مسلمانان سده‌های نخستین در برخورداری از مواهب حکومتی و البته انتقام از دشمنان حکایت دارد؛ چنان‌که این لقب در امامیه نیز برای موعود و دیگر ائمه به‌کار گرفته شده‌است.

۴. حجت نسبت به دو لقب قبلی از کارکردهای تاریخی کمتری برخوردار است و حداقل در دو قرن نخست کمتر در بطن حوادث تاریخی قرار گرفته و به عبارتی به لحاظ تاریخی ظهوری متأخر داشته‌است، اما این لقب در گروه‌های «امام‌محور» چون اسماعیلیه و امامیه جایگاه ویژه‌ای داشته‌است؛ بدین صورت که در امامیه از لقبی مشترک برای «امام حاضر»، کم‌کم به لقبی اختصاصی برای «امام غایب» بدل شده که البته این فرایند بیشتر در عهد غیبت بوده‌است. اسماعیلیان نیز که در ابتدا حجت را برای امام حاضر به‌کار می‌بستند؛ به‌مرور آن را لقبی برای جانشین امام غایب به‌صورت کلی یا در هر منطقه به‌کار گرفتند که ارتباط با مهدی و دریافت معارف باطنی صرفاً از طریق او امکان‌پذیر بود.

کتابشناسى

قرآن كريم.

عهدين.

آيتى، نصرت الله، «خسف بیداء»، مشرق موعود، ش ١٤، تابستان ١٣٨٩.

ابن اثير، على بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥هـ.

ابن اعثم، أحمد بن اعثم الكوفى، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الأضواء، چاپ اول، ١٤١١هـ.

ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم، مدرسة الإمام المهدي (ع)، چاپ اول،

١٤٠٤هـ.

ابن حبيب، ابو جعفر محمد بن حبيب بن امية، كتاب المحبر، تحقيق ايلزة ليختن شتير، بيروت، دار

الآفاق الجديدة، بى تا.

ابن حزم، على بن احمد، جمهرة أنساب العرب، تحقيق لجنة من العلماء، بيروت، دار الكتب العلمية،

چاپ اول، ١٤٠٣هـ.

ابن حماد، نعيم بن حماد، الفتن، تحقيق مجدى بن منصور الشورى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ

دوم، ١٤٢٣هـ.

ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٦هـ.

ابن دريد، أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي، الاشتقاق، قاهرة، چاپ سوم، ١٣٧٨هـ.

همو، جمهرة اللغة، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ اول، ١٩٨٨م.

ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ

اول، ١٤١٠هـ.

ابن سيده، على بن اسماعيل، المحكم و المحيط الأعظم، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، بى تا.

همو، المخصص، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، بى تا.

ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول، قم، مؤسسه نشر اسلامى، چاپ دوم،

١٤٠٤هـ.

ابن طاووس، على بن موسى، التثريف بالمنن فى التعريف بالفتن (الملاحم و الفتن)، قم، مؤسسة

صاحب الأمر (ع)، چاپ اول، ١٤١٦هـ.

همو، الملاحم و الفتن فى ظهور الغايب المنتظر (ع)، قم، الشريف الرضى، چاپ پنجم، ١٣٩٨هـ.

ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٥هـ.

ابن عقده كوفي، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين (ع)، قم، دليل ما، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
ابن قتيبة الدينوري، عبدالله بن مسلم (منسوب)، الإمامة و السياسة (تاريخ الخلفاء)، تحقيق على شيري، بيروت، دارالأضواء، چاپ دوم، ١٤١٠هـ.

همو، عيون الأخبار، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨هـ.
ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، نجف اشرف، دار المرتضوية، چاپ اول، ١٣٥٦ش.
ابن كلبى، هشام بن محمد، جمهرة النسب، تحقيق ناجى حسن، بی جا، عالم الكتب، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.

ابن منادى، احمد بن جعفر، الملاحم، قم، دار السيرة، چاپ اول، ١٤١٨هـ.
ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤هـ.
ابن هشام الحميري، عبدالملك، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ديكران، بيروت، دار المعرفة، بی تا.

ابوالفرج اصفهاني، على بن الحسين، الأغاني، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
همو، مقاتل الطالبيين، تحقيق سيد احمد صقر، بيروت، دار المعرفة، بی تا.
اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، تبريز، بنى هاشمى، چاپ اول، ١٣٨١هـ.
ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢١هـ.
اشعري قمى، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ دوم، ١٣٦٠ش.

انصارى، حسن، «ابو سهل نوبختى»، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، زير نظر موسوى بجنوردى، ج ٥.
برادران، رضا و ديكران، «بررسى تحليلى رويكردهاى امويان به مسئله مهدويت»، پژوهشنامه تاريخ اسلام، ش ٢٤، زمستان ١٣٩٥.

بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، انساب الأشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٧هـ.

بهنيا، محمد كاظم، نام نامه حضرت مهدي (ع)، تهران، رايحه، ١٣٧٦ش.
بيهقى، احمد بن الحسين، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، تحقيق عبد المعطى قلججى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٥هـ.

جعفر بن منصور، ابوالحسن جعفر بن حسن بن حوشب، كتاب الكشف، تحقيق مصطفى غالب، بيروت، دار الاندلس، ١٤٠٤هـ.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۷۶هـ.

جوینی شافعی، ابراهیم بن سعد الدین، فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذریتهم (ع)، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، مؤسسة المحمود، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.

حسینیان مقدم، حسین، «مناسبات مکه و مدینه پیش از اسلام در چشم انداز روابط قحطانی - عدنانی»، نامه علوم انسانی، سال دوم، ش ۶، زمستان ۱۳۸۱ و بهار ۱۳۸۲.

حکیم، سید محمد حسن، «همسانی مفهوم پایه «حجت» در لغت با قرآن و دانش های اسلامی»، دانش ها و آموزه های قرآن و حدیث، سال اول، ش ۳، زمستان ۱۳۹۷.

حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، دمشق، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.

خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، قم، بیدار، ۱۴۰۱هـ.
خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت، مؤسسة البلاغ، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.
خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، أو، مدینة السلام، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.

دانی، ابو عمرو عثمان بن سعید، السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها، تحقیق رضاء الله بن محمد إدريس المبارکفوری، ریاض، دار العاصمة، ۱۴۱۶هـ.
دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فروزان روز، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ش.

همو، «حجت»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر حداد عادل، ج ۱۲.
دینوری، احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر و جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، تحقیق عمر فاروق، بیروت، شركة الارقم بن ابی الارقم، ۱۴۲۰هـ.

سامانی، سید محمود، «پژوهشی در موقعیت بیداء و رویدادهای واقع در آن از محل احرام تا فرونشست آن از منظر فریقین»، پژوهش‌های مهدوی، ش ۲۹، تابستان ۱۳۹۸.
سلیمیان، خدامراد، فرهنگ نامه مهدویت، تهران، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(ع)، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.

شمشاطی، علی بن محمد بن مطهر عدوی، الأنوار و محاسن الأشعار، بغداد، دار الحرية لطباعة، ۱۳۹۶هـ.

شوشتری، قاضی نورالله مرعشی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، قم، الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، چاپ اول، بی تا.

صادقی، مصطفی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
صادقی تهرانی، محمد، بشارات عهدین، تهران، شکرانه، ۱۳۹۶ش.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داورى، ۱۹۶۶م.

همو، عیون أخبار الرضا(ع)، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸هـ.

همو، کمال‌الدین و تمام النعمة، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۵۹ش.

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(ص)، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.

طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، تحقیق طارق بن عوض الله و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسینی، قاهره، دار الحرمین، ۱۴۱۵هـ.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.

همو، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰هـ.

طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷هـ.

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶هـ.

طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تحقیق خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.

- همو، الغيبة (کتاب الغيبة للحجة)، قم، دار المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
- همو، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
- عسکری، نجم‌الدین جعفر، المهدي الموعود المنتظر (ع) عند علماء اهل السنة و الإمامية، قم، مؤسسة الإمام المهدي (ع)، چاپ اول، ۱۳۶۰ش.
- عظیم زاده، طاهره، «یادکرد از حسین بن روح نوبختی در منابع کهن (سده‌های ۴ تا ۸ هجری)»، مطالعات اسلامی تاریخ و فرهنگ، ش ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
- عمر، فاروق، بحوث فی التاريخ العباسی، بیروت، دار القلم، ۱۹۷۷م.
- همو، «فرهنگ مهدویت در لقب‌های خلفای عباسی»، ترجمه غلامحسین محرمی، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال اول، ش ۱، بهار ۱۳۹۳.
- عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰هـ.
- غفوری، محمد، «بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام (ع)»، سیره پژوهی اهل بیت (ع)، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۶.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، بی تا.
- فرمانیان آرانی، مهدی و حامد قرائتی، «گونه شناسی کارکردی مفهوم مهدویت با تکیه بر گزارشات تاریخی»، مشرق موعود، ش ۳۰، تابستان ۱۳۹۳.
- فقهی زاده، عبدالهادی و سید جعفر صادقی، «نقش عباسیان در جعل و تحریف روایات مهدوی»، مشرق موعود، سال هشتم، ش ۲۹، بهار ۱۳۹۳.
- قاضی نعمان، محمدبن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (ع)، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.
- کرمانی کجور، محمد و حامد منتظری مقدم، «نقد مقاله بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام»، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، ش ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷.
- کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.
- کورانی، علی، المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المهدي (ع)، بیروت، دار المرتضی، چاپ اول، ۱۴۳۰هـ.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء

- التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.
- مجهول، أخبار الدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده، تحقيق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار المطليبي، بيروت، دار الطليعة، ۱۳۹۱هـ.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران، کویر، ۱۳۸۶ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، التنبيه و الاشراف، تصحيح عبد الله اسماعيل الصاوي، قاهره، دار الصاوي، بی تا.
- همو، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹هـ.
- مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ سوم، بی تا.
- معارف، مجید و مهین خمارلو، «تحقیق و بررسی موضوعی حدیث قدسی لوح حضرت زهرا(ع)»، سفینه، ش ۳۵، تابستان ۱۳۹۱.
- مفید، محمد بن محمد، (منسوب)، الاختصاص، قم، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- همو، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- همو، الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، تحقيق علي ميرشرفي، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- مقدسی، مطهرین طاهر، البدء و التاريخ، تحقيق بور سعيد، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- مقریزی، أحمد بن علی، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تحقيق محمد عبد الحميد النميسي، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.
- موسسه معارف اسلامي، معجم أحاديث الإمام المهدي(ع)، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۴۲۸هـ.
- مهدوی راد، محمد علی و دیگران، «بررسی تطبیقی روایات یمانئ از منظر فریقین»، حدیث پژوهی، سال ششم، ش ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، تهران، مكتبة الصدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷هـ.
- نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، قم، دار الأنواء، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
- نوری، حسین بن محمد تقی، نجم ثاقب در احوال امام غایب(ع)، تحقيق صادق برزگر، قم، مسجد جمکران، چاپ دهم، ۱۳۸۴ش.

نويرى، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب فى فنون الأدب، قاهره، دار الكتب و الوثائق القومية، چاپ اول، ١٤٢٣هـ.

واقدى، محمد بن عمر، كتاب المغازى، تحقيق مارسدن جونس، بيروت، مؤسسة الأعلمى، چاپ سوم، ١٤٠٩هـ.

ياقوت حموى، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، دار صادر، چاپ دوم، بى تا.
يزدى حائرى، على بن زين العابدين، إلزام الناصب فى إثبات الحجّة الغائب (ع)، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.

يعقوبى، محمد بن ابى يعقوب، تاريخ البعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.